

امام صادق (ع) و مباحث کلامی

جمیل بن دراج گوید: ابو عبد الله را از قضا و قدر پرسیدم، فرمود آفریده‌های خدایند و خدا در آفریده‌اش چیزی را که خواهد می‌افزاید.



جمیل بن دراج گوید: ابو عبد الله را از قضا و قدر پرسیدم، فرمود آفریده‌های خدایند و خدا در آفریده‌اش چیزی را که خواهد می‌افزاید. (1) و در پاسخ دیگر که از قضا و قدر می‌پرسد گوید: چون روز رستاخیز آید و خدا آفریدگان را فراهم نماید، از آنچه بر آنان عهد بسته است پرسد. (2) و از آنچه قضای او بر آن رفته نپرسد. (3)

کسی دیگر می‌پرسد: آیا خدا چیزی را به بندگانش واگذارده؟ خدا اجل و اعظم از این است! -آیا آنان را مجبور ساخته؟ خدا عادل‌تر از آن است که بندگان را مجبور سازد، سپس عذابشان کند. -آیا میان این دو منزله‌ای است؟ -آری به وسعت میان آسمان و زمین. (4) آنکه می‌پندارد خدا به بدی و فحشاء امر می‌کند بر خدا دروغ بسته است و آنکه می‌گوید خیر و شر به مشیت خدا نیست، خدا را قادر ندانسته و آنکه می‌پندارد نافرمانی با قوتی جز قوت خدا داد سرزده، بر خدا دروغ بسته. (5)

دیگر از بحث‌هایی که در پایان سده نخست و آغاز سده دوم [عصر امام صادق (ع)] رونق داشته، بحث‌حدوث و قدم عالم است. آیا جهان نو پدید آمده یا دیرینه است؟ و نتیجه بحث در حادث یا قدیم بودن عالم به صفات حق تعالی باز می‌گردد که قدیم است یا حادث. از جمله کسانی که در باره حدوث یا قدم عالم از امام صادق پرسش کرده، ابو شاکر دیصانی است.

ابن ندیم، ابو شاکر را در شمار رؤسای متکلمانی نوشته است که در ظاهر خود را مسلمان می‌نمایاندند و در نهان زندیق بودند. (6) نوشته‌اند روزی ابو شاکر به مجلس امام در آمد. نخست‌خاندان او را ستود، سپس گفت: اگر نام علما به میان آید به تو اشارت می‌کنند. ای دریای خروشان (دانش) به ما بگو دلیل حدوث عالم چیست؟

امام صادق (ع) پاسخ داد: نزدیکترین دلیل این است که به تو نشان می‌دهم. آنگاه تخم مرغی را خواست و گفت: این قلعه‌ای به هم پیوسته است. درون آن پوستی است نازک که سپیده‌ای چون سیم مذاب و زر روان را در برگرفته است. آنگاه می‌شکافد و صورتی چون طاوس از آن بیرون می‌آید. آیا چیزی جز آنچه می‌دانی بر آن افزوده شده؟

نه-این نشانه حدوث عالم است. -نیکو گفתי و خلاصه فرمودی. اما ما چیزی را جز از راه حواس پنجگانه نمی‌پذیریم. -سخن از حاسه‌های پنجگانه به میان آوردی. اما دریافت این حاسه‌ها اگر با دلیل همراه نباشد، در استنباط سود نمی‌دهد. چنان که در تاریکی جز با چراغ نمی‌توان راه رفت، با حواس محسوس را می‌توان یافت، اما برای آنچه به حس در نمی‌آید، دلیل عقلی باید. (7)

دیگر از کسانی که در این باره از آن حضرت پرسش کرده، ابن ابی العوجاء است. عبد الکریم بن ابی العوجاء نیز خود را مسلمان می‌نمایاند، اما در باطن مانوی بود. محمد بن سلیمان که از جانب ابو جعفر منصور حکومت کوفه را داشت به سال 155 وی را گردن زد. چون کشته شدن خود را مسلم دانست گفت به خدا سوگند چهار هزار دینت ساختم در آنها حلال را حرام و حرام را حلال کردم و بر زبانها افکندم. (8)

ابن ابی العوجاء نیز در باره حدوث یا قدم عالم با امام صادق (ع) گفتگویی چنین دارد: به چه دلیل جهان حادث است؟ -هر چیزی خرد یا بزرگ چون مانند آن را بدان بیفزایی بزرگتر می‌شود و معنی آن این است که آن چیز حالت نخستین خود را از دست داده است. اگر قدیم بود همچنان می‌بود و در آن تغییری پدید نمی‌آمد. و آنچه زوال می‌یابد و دگرگونی می‌پذیرد رواست که باشد و یا نباشد. پس وجود آن پس از نبودن آن، آن را حادث نشان می‌دهد.

-گیریم چنین است، اگر آنچه هست بر همان حالت باقی می‌ماند (در آن تغییری پدید نمی‌آمد) چگونه حدوث آن را ثابت می‌کردی؟ -ما از این جهان که در آن هستیم سخن می‌گوییم. اگر این جهان را برداریم و جهانی دیگر جای آن بگذاریم، این برداشتن و گذاشتن خود دلیل حدوث است. ولی پاسخ تو را به گونه‌ای دیگر می‌دهم. اگر آنچه هست همچنان می‌بود که بوده و تغییری در آن پدید نمی‌آمد، باز می‌توانستیم ببیندیشیم، اگر چیزی بر آنها افزوده می‌شد بزرگتر می‌بودند.

در این صورت در آنها دگرگونی پدید می‌آمد و با پدید آمدن دگرگونی در آنان، نمی‌شد قدیمشان خواند. (9) نوشته‌اند ابن ابی العوجاء مقتول به سال 155 ه. ق و ابن طالوت از مانویه که به اسلام تظاهر می‌کرد و ابن اعمی و ابن مقفع با تنی چند از زندیقان هنگام حج در مسجد الحرام بودند. ابو عبد الله جعفر بن محمد نیز در آنجا بود و فتوی می‌داد و قرآن تفسیر می‌کرد و پرسشها را با دلیل پاسخ می‌فرمود. آنان که با ابن ابی العوجاء بودند، وی را گفتند: نمی‌خواهی او را نزد کسانی که گرد او را گرفته‌اند رسوا کنی و از او چیزی پرسی که پاسخ آن را نداند؟ می‌بینی مردم فریفته او شده‌اند و او علامه زمان خویش شده است؟

ابن ابی العوجاء گفت: چنین می‌کنم. پس نزد او رفت و گفت: رخصت پرسش می‌دهی؟ -اگر می‌خواهی بپرس. -تا کی این بیدر (10) را به پای می‌کوبیدی؟ و به این سنگ پناه می‌بریدی؟ و این خانه بالا برده با آجر و کلوخ را می‌پرستیدی؟ و چون شتر گریزان گرداگرد او هروله می‌کنیدی؟ تو این (دین) را رئیس و بزرگی. پدرت مؤسس آن بود.

امام پاسخ داد: آنکه خدا گمراهش کند و دل او را کور سازد، حق را گوارا نشمارد، و بدان پناه نیارد. شیطان دوست او گردد و او را به آبشخور هلاکت در آرد و برون شدن از آن نتواند. این خانه‌ای است که خدایندگانش را به پرستش خود در آن واداشته تا با آمدن به سوی آن، طاعتشان را بیازماید. آنان را به تعظیم این خانه واداشته و آن را قبله نمازگزارانش کرده. وسیلتی است برای رضوان او و

راهی سته سوی غفران او. بر پا و استوار است به کمال فراهم آمدنگاه عظمت و جلال. پیش از گستردن زمین آن را آفرید به دو هزار سال. (11) سزاوارتر کس به اطاعت در آنچه فرموده و از آنچه نهی نموده، اوست که روح و جسم را آفرید.

- سخن گفتی و کار را بدان که غایب است واگذاری.

- وای بر تو! چگونه نهان است آنکه با بندگان خویش است؟ و آنان را نگران است، و از رگ گردن نزدیکتر به آنان است. سخنشان را می‌شنود و نهانشان را می‌داند. جایی از او خالی نیست و جایی را فراگیر نه، و به جایی از جایی نزدیکتر نه! آثار او بدین گواه است و کردار او بدان دلیل. و آنکه خدا او را با آیات محکم و برهانهای روشن فرستاده، ما را بدین عبادت گمارده. اگر در کار او اندک شک داری بپرس تا آن را برایت روشن کنم.

ابن ابی العوجاء در سخن درماند و شرمند نزد یاران خود بازگشت. (12)

کلینی به اسناد خود از یونس پسر یعقوب روایت کند: نزد ابو عبد الله بودم، مردی شامی بر او در آمد و گفت: من از کلام، فقه و فرائض برخوردارم و آمده‌ام با اصحاب تو مناظره کنم.

امام فرمود: کلام تو از کلام رسول الله است یا از خودت؟

- از کلام رسول الله و کلام خودم. - پس تو شریک رسول الله هستی؟ - نه. - از خدای عز و جل وحی شنیده‌ای و او تو را خبر داده است؟ - نه. - طاعت تو همچون طاعت رسول خدا واجب است؟ - نه.

ابو عبد الله متوجه من شد و گفت: یونس این مرد پیش از آنکه در کلام در آید خصم خود گردید. اگر کلام را نیکو می‌دانی با او گفتگو کن.

من دریغ خوردم که کلام نمی‌دانم. پس گفتم: فدایت شوم شنیدم از در آمدن در بحث کلام نهی می‌کردی و می‌گفتی وای بر متکلمان که می‌گویند این پذیرفته است و آن نه. این درست است این نه. این را به حکم عقل قبول داریم و آن را نه. امام گفت: گفتم وای بر آنان اگر سخن مرا واگذارند (آنچه در ما اهل بیت است) و به رای خود رانند (جدال پیش گیرند). پس گفت برون رو ببین از متکلمان کسی را می‌بینی او را بیاور. رفتم و حمران پسر اعین و احو (محمد بن نعمان مشهور به مؤمن طاق) و هشام بن سالم را آوردم و اینان کلام را نیکو می‌دانستند. و قیس بن ناصر را که به نظر من از آنان کلام را نیکوتر می‌دانست و کلام را از علی بن الحسین (ع) آموخته بود بیاوردم. هشام پسر حکم نیز که تازه جوان بود رسید. امام صادق (ع) او را جای داد و گفت: یاور ما به دل و زبان و دستش. آنگاه حمران و مؤمن طاق را فرمود با او مناظره کنند و آنان بر وی پیروز شدند. سپس هشام بن سالم را گفت: با او مناظره کن! او نیز مناظره کرد. آنگاه هشام بن حکم را فرمود: با او به سخن درآمد. شامی نخست در باره امامت امام صادق پرسشی کرد که هشام را غضبناک ساخت.

سپس هشام از او پرسید: پروردگار تو در کار آفریده‌اش نیکو می‌نگرد یا آفریده‌اش در کار خود؟

- پروردگارم نیکوتر می‌نگرد. - برای آنان چه کرده؟ - حجت و دلیل بر پا داشته تا پراکنده نشوند و آنان را بدان چه از جانب او واجب است خبر داده.

- آن حجت کیست؟ - رسول خدا! - و پس از او؟ - کتاب و سنت. - آیا کتاب و سنت در رفع اختلاف برای ما سودی داشته؟ - آری! - پس چرا ما و تو با یکدیگر اختلاف داریم و تو از شام آمده‌ای تا با ما مناظره کنی؟

شامی خاموش ماند. امام صادق از شامی پرسید: چرا سخن نمی‌گویی؟

شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام، و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میان ما بر می‌دارد سخنی باطل گفته‌ام، چه هر يك از این دو محتمل معنی‌هاست و اگر بگویم اختلاف داریم و هر يك از ما مدعی حق است، فایده کتاب و سنت از میان می‌رود. اما از سخن او علیه وی دلیلی دارم.

امام گفت: بپرس. او را توانا و آگاه خواهی یافت.

خدا در کار بنده‌اش نیکوتر می‌نگرد یا بندگان او؟

خدا!!

- آیا حجتی را برایشان بر پا کرده که آنان را يك سخن کند و از حق و باطل آگاهشان سازد.

- در زمان رسول الله یا اکنون؟ - در زمان رسول خدا، رسول خدا، و اما امروز؟

هشام گفت: این مرد که از هر سوی بدو روی می‌آورند و او تو را از هر چه خواهی خبر می‌دهد.

در پایان آن مرد امامت امام را پذیرفت. (13)

نظیر این گفتگوها بین امام و معاندان او فراوان دیده می‌شود و آنچنان که این بحثها مقام شامخ امامت را در علم نشان می‌دهد آشنا بودن مناظره کنندگان را به بحثهای کلامی و برخورداری‌شان را از مقدمات این بحثها آشکار می‌سازد.

پی‌نوشتها:

1. بحار، ج 5، ص 120، از بصائر الدرجات.

2. عهد الست.

3. ارشاد، ج 2، ص 197.

4. بحار، ج 5، ص 116 از تفسیر علی بن ابراهیم.

5. بحار، ج 5، ص 127.

6. الفهرست، ص 401.

7. ارشاد، ج 2، ص 194-195، کشف الغمه، ج 2، ص 177، اعلام الوری، ص 290. این وایت با اندک اختلاف در اصول کافی دیده می‌شود و در پایان آن آمده است پرسنده اسلام آورد (اصول کافی، ج 1، ص 79-80)
8. تاریخ الرسل و الملوك (طبری)، ج 10، ص 376.
9. اصول کافی، ج 1، ص 77.
10. بیدر خرمنگاه است. و او به طعنه گرداگرد خانه را خرمنگاه و طواف کنندگان را گاو خوانده است.
11. برای اطلاع بیشتر در باره خانه کعبه رجوع به نهج البلاغه خطبه 192، ص 216، ترجمه نگارنده شود.
12. ارشاد، ج 2، ص 192-194، فروع کافی، ج 4، ص 197-198، اعلام الوری، ص 289-290.
13. اصول کافی، ج 1، ص 171-173، مناقب، ج 2، ص 243-244، کشف الغمه، ج 2، صص 173-175، اعلام الوری، ص 280-283.

کتاب: زندگانی امام صادق (ع)، ص 50
نویسنده سید جعفر شهیدی